

برگی از تاریخ شفاهی گرگان

سیاست فلسفی



خاندان فلسفی از افتخارات سرزمین گرگان به شمار می‌روند. جد بزرگ این خاندان سلطان محمد استرآبادی در قرن دهم می‌زیست. افراد این خاندان در چهار حوزه زبانزد خاص و عام بوده و هستند، سلطان حسین واعظ استرآبادی در دوره صفویه (قرن یازدهم هجری)، ابوالحسن خطیب استرآبادی در دوره صفویه (قرن یازدهم و دوازدهم هجری)، ملا ابوالحسن فلسفی در دوره قاجار (قرن سیزدهم هجری)، میرزا حسن فلسفی در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی اول (اواخر قرن سیزدهم و قرن چهاردهم هجری)، میرزا محمد فلسفی در اواخر دوره قاجار و دوره پهلوی (قرن چهاردهم هجری)، در علوم ادبی و فقه و حدیث و تاریخ و...، میرزا احمد حکیم در دوره قاجار (اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهاردهم هجری)، میرزا علی حکیم (سال‌های آخر حکومت قاجار و دوره پهلوی)، دکتر خلیل و دکتر احمد و دکتر محمود و دکتر ابوالقاسم فلسفی دوره پهلوی دوم و سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در طبابت و پزشکی، حاج محمدتقی و حاج عبدالمطلب و حاج مهدی و دکتر محمود و دکتر ابوالقاسم فلسفی در اواخر دوره پهلوی اول و پهلوی دوم در امور خیریه و در نهایت دکتر خلیل و دکتر حسین فلسفی در دوره پهلوی دوم در سیاست جزو چهره‌های شناخته شده‌ی سرزمین گرگان و بعضاً ایران بوده‌اند.

آنچه پیش‌رو دارید چکیده‌ی گفتگوهایی است که طی جلسات متعددی از دی‌ماه تا اسفندماه ۱۳۸۵ با دکتر حسین فلسفی در منزل شخصی ایشان در گرگان انجام شده است. لازم به ذکر است که انجام این گفتگوها بدون همت آقایان خسرو باقری و مرسل باقری و مساعدت خانواده‌ی دکتر حسین فلسفی به ویژه دختر ایشان، خانم هایده فلسفی، امکان‌پذیر نبود، لذا از ایشان که چنین شرایطی را فراهم کردند کمال سپاسگذاری را داریم. انجام گفتگو هم به طور مشترک توسط آقایان نیما حاجی قاسمی، مرسل باقری و محمود اخوان مهدوی صورت گرفته است. به همین خاطر در پیاده‌سازی متن مصاحبه، هنگام نقل سؤالات و مطالب ایشان از عبارت "گفتگو کنندگان" استفاده کرده‌ایم.

این گفتگو جدای از این که یادگاری است از یکی از مفاخر گرگان‌زمین، حاوی مطالب بسیار ارزنده و ناگفته‌هایی ارزشمند از تاریخ معاصر ایران است. لذا قبل از ورود به متن گفتگو یک معرفی اجمالی از دکتر حسین فلسفی ارائه می‌دهیم تا خوانندگان با روایتگر این صفحات تاریخ بیشتر آشنا شوند.

دکتر حسین فلسفی

وی در سال ۱۲۹۸ش در محله‌ی چهارشنبه‌ای گرگان به دنیا آمد. مادرش لیلا خانم و پدرش میرزا علی حکیم از طبیبان مشهور منطقه بود. حسین فلسفی به سفارش پدر و مادر به تحصیل علم پرداخت و مدارج علمی را تا درجه‌ی دکتری ادامه داد. وی کلاس اول را در دبستان ملی استرآباد (مدرسه‌ی شیخ



حسین مقصدولو) در محله‌ی میخچه‌گران سپری کرد. کلاس دوم تا پنجم را در دبستان دولتی نمره دو در خانه‌ی تقوی (مدرسه‌ی تقوی) در محله‌ی سرچشمه سپری کرد. دکتر فلسفی در مورد وضعیت تحصیل تا کلاس پنجم می‌گوید: «ما زمستان‌ها خیلی در رنج بودیم به دلیل این‌که بخاری‌ها دود می‌کردند و خوب نمی‌سوختند و خیابان‌ها هم گل و تول بودند». اما در سال ششم (سال تحصیلی ۱۳۱۸-۱۳۱۷ش) که به ساختمان سرهنگ علی اصغر خان چقیقی در کنار سبزمیدان (واقع

در کوی ویلای کنونی) منتقل شدند اندکی از این مشکلات کاسته می‌شود. چنان‌که خود می‌گوید: «سال ششم ابتدایی آمدم این‌جا پهلوی این بیمارستان (بیمارستان ۵ آذر گرگان) یک باغی بود مال علی اصغر خان، بهش می‌گفتند "چُقیقی" / "čopqi"، سرهنگ علی اصغر خان چُقیقی، ما رو آوردند این‌جا، دیگه راحت شدیم. چون دیگه دود و سرما وجود نداشت. [علی اصغر خان] این ساختمان رو به سیستم روس‌ها ساخته بود و در گوشه‌ی هر اتاق یک بخاری داشت^۱ که اتاق مجاور رو هم گرم می‌کرد^۲. سپس برای ادامه‌ی تحصیل به تهران رفته، در سال تحصیلی ۱۳۱۹-۱۳۱۸ش دیپلم خود را از دبیرستان بازرگانی تهران گرفت و در سال ۱۳۲۰ وارد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران شد^۳. در سال ۱۳۲۳ش در رشته حقوق فارغ التحصیل شد و پس از آن در قوه قضائیه مشغول به کار شد. در آغاز کار مدتی دادستان گرگان شد اما پس از مدتی به تهران بازگشت و در دادگستری تهران به کار خود ادامه داد. به گفته‌ی خود وی، فعالیت‌های سیاسی‌اش از نخستین دوره‌ی کاندیداتوری برادرش، دکتر خلیل فلسفی، در انتخابات دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی در ۱۳۳۳ش آغاز شد و پس از سه دوره فعالیت انتخاباتی برای دکتر خلیل فلسفی (دوره‌های چهاردهم، پانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی) سرانجام به پیشنهاد پروفیسور عدل خودش در انتخابات زمستانی (۱۳۳۹ش) دوره‌ی بیستم مجلس شرکت کرده و با اکثریت ۱۲۶۲۷ رأی از مجموع ۱۲۸۵۳ رأی، وارد مجلس دوره‌ی بیستم شد^۴. حسین فلسفی قبل از ورود به مجلس بیستم، در زمان نخست‌وزیری دکتر آقبال (۱۳۳۹-۱۳۳۶ش)، از طرف دکتر سیدمحمدعلی هدایتی، وزیر دادگستری وقت، به همراه یک تیم مأمور به رسیدگی پرونده‌ی اختلاس در فروشگاه فردوسی تهران شده و پس از مدتی مسئولیت این تیم به وی واگذار شد، وی در این مأموریت نقش خیلی‌ها از جمله اشرف پهلوی را در جریان اختلاس برملا کرد و همین مسئله موجب عداوت دستگاه دوبار با وی شد.

دکتر حسین فلسفی در همان مدت کوتاه ۷۷ روزه‌ی عمر مجلس بیستم، در چهاردهمین جلسه‌ی

۱. شومینه‌های استوانه‌ای شکل که بین دو اتاق مشترک بود، یعنی تیمی از آن در کتب یک اتاق و تيم ديگر در کتب اتاق مجاور بود.

۲. نمونه‌ی این ساختمان‌ها و بخاری‌های مرکز هنوز در خانه‌ی آناجان خوزینی در گمشان و ساختمان کنسولگری پتروگزر موجود است.

۳. کارنامه تحصیلی دکتر حسین فلسفی در دانشکده حقوق و علوم و سیاس و اقتصاد دانشگاه تهران. گرگان. استاد شخصی دکتر حسین فلسفی.

۴. اعتبارنامه دکتر حسین فلسفی مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۳۹. تهران. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.



دکتر حسین فلسفی در زمان دادستانی تهران بین سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۶ ش
(مرکز اسناد تاریخی مؤسسه فرهنگی میرداماد)

مجلس، مورخ سوم اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۰، نقلی جتجالی در مورد بودجه‌ی کشور ارائه داد، چنان‌که متن نطق او چاپ شده و در گرگان و برخی نقاط کشور منتشر شد. تا این‌که سرانجام مجلس دوره‌ی بیستم در روز ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۰ منحل شده و یک روز پس از آن یعنی در روز ۲۱ اردیبهشت در طی انتصابات و تغییرات مهمی که در وزارت دادگستری انجام گرفت، دکتر حسین فلسفی به دادستانی تهران منصوب شد.^۵ وی در حدود سال ۱۳۴۶ در کنکور دکتری اقتصاد دانشگاه تهران قبول شده و در سال ۱۳۴۸ از پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «اثرات اقتصادی و اجتماعی هزینه‌های دولت در ایران» دفاع کرد^۶ و مدرک دکتری خود را در رشته اقتصاد دریافت نمود.^۷ پس از مدتی به عنوان مستشار وارد دیوان عالی کشور شد و سرانجام به ریاست شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور منصوب شد تا این‌که در جریان وقایع ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بازداشت شده و پس از آن از این سمت عزل شد. هرچند پس از مدتی مجدداً حکم او را به عنوان ریاست شعبه دیوان صادر کردند اما او این سمت را نپذیرفت و تنها به کار قضاوت اشتغال داشت تا این‌که یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۸ پس از ۳۵ سال فعالیت در قوه قضائیه، بازنشسته شد. سرانجام دکتر حسین فلسفی پس از ۳۶ سال انزوا در مهرماه ۱۳۹۴ در سن ۹۶ سالگی در تهران دار فانی را وداع گفت و پیکر او را در امام‌زاده عبدالله گرگان به خاک سپردند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

۵. روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۴۰/۲/۲۱

۶. رساله دکتر فلسفی در تاریخ ۱۳۴۸/۹/۲۵ توسط دکتر منوچهر فرهنگی زندی، دکتر منوچهر فرهنگ و دکتر باقر قدیری بررسی شده و با درجه بسیار خوب به تصویب رسیده است. (فلسفی، حسین، ۱۳۴۹. اثرات اقتصادی و اجتماعی هزینه‌های دولت در ایران، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران).

۷. این رساله در سال ۱۳۴۹ با مقدمه دکتر حسین پیرنیا در ۲۲۴ صفحه و در قطع وزیری به چاپ رسیده است.

دکتر حسین فلسفی وقایع مهم زندگی خود را در دفتری به عنوان خاطرات یادداشت می کرد که متأسفانه پس از دستگیری او در جریان ۱۷ شهریور، نزدیکانش از ترس این که این دفتر برای او مسئله ساز شود، آن را از بین می برند و به این صورت بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران معدوم می شود.

متن پیش رو بخشی از خاطراتی است که دکتر حسین فلسفی در سن ۸۷ سالگی بیان داشته اند. گفتگو کنندگان: جناب دکتر فلسفی! شما شش تا برادر بودید، برادر بزرگ شما مرحوم ذبیح فلسفی جزو اولین معلم ها و مدیران مدارس گرگان در دوره ی پهلوی اول بود، شما و چهار برادر دیگه تون هم همه درجه ی دکتری دارید، علت این که همگی شما مدارج عالی علمی رو طی کردید چی بود، البته درسته که اجداد شما همه از علماء و پدر و پدربزرگتون هم طیب بودند، اما به عنوان مثال پسر عموهای شما همه تاجر شدند اما شما همه رفتید دنبال علم، آیا دلیل خاصی داشت یا شخص خاصی در زندگی شما تأثیرگذار بود؟

فلسفی: پدرم خیلی به تحصیل علم تأکید داشت. پدرم چون طیب خانوادها بود، اسم می برد فلان خانواده، فلان خانواده و فلان خانواده نرفتن دنبال علم، نتیجش چه شد؟ من به رأی العین دیدم اینها رو، نتیجش رو هم دیدم. خدا رحمتش کنه! به دو چیز تأکید داشت، یکی می گفت که برید دنبال علم، تنها چیزی که به درد شما می خوره علمه و دیگه این که می گفت: و عَلَیْكُمْ سَوَادُ الْأَعْظَمِ [یعنی] به شهرهای بزرگ برید. من به حدّ توانم [این کار را] کردم اما برادرام بیشتر کردند، بعد هم سرنوشت این بود که بیان توی شهر خودشان و یک بیمارستان دایر بکنند و خدمت کنند به همشهریانشان. به هر صورت همیشه مرحوم میرزاعلی حکیم این دو مطلب رو روش تأکید میکرد، به اندازه ی توانش هم در این راه به ما کمک کرد. آدم بسیار وارسته ای بود!

گفتگو کنندگان: البته بارزترین ویژگی خانوادهی فلسفی فعالیت های خیریه شان هست، چه در مقام تاجر، چه در مقام پزشک، چه در مقام قضاوت و چه در مقام سیاستمدار، اما سؤال اینجاست که چرا از بین فرزندان میرزاعلی حکیم که همه پزشک شدند شما پزشکی نخواندید و سراق حقوق و بعد هم اقتصاد رفتید؟

فلسفی: من ناگزیر بودم، شرایط این جور ایجاب می کرد، چیزهایی بود که از شان رنج می بردم، البته دکتر خلیل هم (خدا رحمتش کنه!) نظرش همین بود.

گفتگو کنندگان: یعنی شما به پیشنهاد دکتر خلیل سراغ حقوق رفتید؟

فلسفی: مجموعه ای از شرایط موجود و پیشنهاد و تأیید بعضی از دوستان و نزدیکان که یکیش هم دکتر خلیل بود باعث شد که من در رشته ی حقوق وارد دانشگاه بشم.

گفتگوکنندگان: آقای دکتر شما فعالیت‌های حقوقی رو بلافاصله بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران، یعنی سال ۱۳۲۳ شروع کردید، آیا خاطرتون هست که فعالیت‌های سیاسی رو از کی شروع کردید؟

فلسفی: بله! زمان ورود من به دانشگاه مصادف بود با زمان اشغال ایران توسط نیروهای متفقین و البته اشغال گرگان توسط ارتش سرخ. از همون زمان‌ها وارد مسائل سیاسی شدم و البته این فعالیت‌ها از زمان انتخابات دوره چهاردهم مجلس که دکتر خلیل می‌خواست وکیل بشه شدت گرفت.

گفتگوکنندگان: شما گرایش به کدام حزب یا گروه داشتید؟

فلسفی: عرضم به حضورتون، اجمال قضیه رو عرض کنم، فعالیت سیاسی ما در ابتدا در تأیید و تقویت حزب دموکرات ایران^۸ بود. مؤسس حزب دموکرات ایران مرحوم قوام السلطنه^۹ بود، در این منطقه هم [یعنی] در شهر گرگان ابتدا یک کسی [بود] اسمش حسین بود، فامیلیش یادم رفته، خیلی مرد خوبی بود. دکتر هم بود، و بعد یادم میاد یه ویلایی داشت در راه چالوس، دورتر از کرج، وقتی که من دادستان تهران بودم، من رو دعوت کرد، اون‌جا و از ما پذیرایی هم کرد. [توضیح: دکتر فلسفی جمله‌ها را خیلی شمرده و با مکث می‌گوید و تلاش دارد که نام این فرد را به خاطر بیاورد.] [همچنان با مکث و سکوت‌های کوتاه ادامه می‌دهد:] و بعد هم که من رئیس شعبه‌ی دیوان عالی کشور شدم این مرد ما رو باز فراموش نکرد و ما با اظهار لطف کرد در یک روزنامه‌ی، یا کیهان یا اطلاعات بود. متأسفانه ما جز تشکر شفاهی یا کتبی قدمی برایش بر نداشتیم، ولی اون آدم خوبی بود. [توضیح: بالاخره از به یاد آوردن اسم آن فرد ناامید می‌شود و با سرعت بیشتری در بیان کلمات، شروع به تعریف خاطره می‌کند.]

خدا رحمت کنه دکتر خلیل رو! اون موقع که دکتر خلیل وکیل دوره چهاردهم گرگان شده بود، اون رو از حزب دموکرات برداشت. و من خیلی موافق برداشتنش نبودم. (اون موقع من دادستان گرگان بودم). گفتم: خوب شما میخوای ایشون رو برداری، جاش کی رو میخوای بذاری؟ دکتر خلیل یه کسی رو اسم برد، گفتم: این که صحبت روزانه‌اش رو هم نمیتونه بکنه! گفتم: خُب تو که هستی. گفتم: من هستم اما من دادستان گرگانم، من به چند جا میتونم برسم؟ به هر حال اون رو عوض کرد و اون آدمی هم که از طریق مرحوم دکتر خلیل منصوب شده بود خیانت هم کرد و ...

حزبی که اون موقع حزب دموکرات باهاش در نبرد بود، حزب توده ایران^{۱۰} بود. حزب توده در همین میدان شهرداری، در سه کُنجی، قرار داشت. حزب دموکرات هم اون طرف‌تر و در مقابل هم

۸. حزب دموکرات ایران در تیرماه ۱۳۲۴ توسط احمد قوام (نخست‌وزیر ایران) تأسیس شده و تا پایان آخرین دوری نخست‌وزیری قوام (۳۰ تیر ۱۳۳۱) برقرار بود و از این تاریخ به بعد رفته‌رفته رو به خاموشی رفت و منحل شد.

۹. احمد قوام (۱۳۴۴-۱۲۵۲) در منصب به قوام‌السلطنه، وی کار خود عنوان پیش‌خدمت ناصرالدین‌شاه شروع کرده و آخرین منصب او نخست‌وزیری ایران در سن ۷۹ سالگی (۱۳۳۱) بود. وی در دوران حیات خود ۵ بار نخست‌وزیر ایران شد (۲ بار در دوری قاجار و ۳ بار در دوری پهلوی دوم) و بارها در وزارت‌خانه‌هایی چون وزارت داخله، وزارت امور خارجه، وزارت مالیه، وزارت عدلیه، وزارت جنگ به منصب وزارت منصوب شده و مدت ۳ سال فرماندار کل خراسان و سیستان بود. وی در سال ۱۳۴۴ش بر اثر عارضه قلبی در تهران درگذشت.

۱۰. این حزب با تفکرات چپ، رسماً از سال ۱۳۲۰ش در ایران آغاز به فعالیت کرد و سرانجام در حدود سال ۱۳۶۰ش از فعالیت بازماند و منحل شد.

[بودند]. البته حزب توده‌ی ایران [در گرگان] رو احمد قاسمی^{۱۱} اداره می‌کرد. من نه توده‌ای بودم، نه در تشکیلاتشون بودم، نه کتابی راجع به احمد قاسمی خواندم، ولی تا این جا که اطلاع دارم احمد قاسمی مرد فاضل و سخنوری بود^{۱۲} و یادم میاد که یک روزی آمده بود دادگستری پیش من، یادم نیست حالا چه مسائلی رو مطرح کرد، آخرش که بلند شد، گفت: شما همه چیزتون خوبه فقط یه عیب داری! گفتم: خب شما عیب منو بگین شاید بتونم اصلاح بکنم. گفت: عیب این است که از ما نیستی. من خندیدیم و گفتم: شاید اونم خُسنم باشه! به هر حال ما با اون‌ها بر حسب زمان تعارض داشتیم و اون‌ها رفتند و بعد دور بعد که دوره‌ی پانزدهم مجلس بود مرحوم برادرم میل نداشت تو انتخابات شرکت کنه، چون در دوره‌ی ۱۴ روس‌ها خیلی ما رو اذیت کردند.

گفتگو کنندگان: شما و دکتر خلیل رو اذیت کردند؟

فلسفی: بله! روی هم رفته با ما زیاد میانه‌ی خوشی نداشتن.

گفتگو کنندگان: با حزبی که برایشون کار می‌کردین یا این‌که نه با خودتون مشکل داشتند؟

فلسفی: با خود ما.

گفتگو کنندگان: مشکلمان با شما چی بود؟

فلسفی: شریف‌اف^{۱۳} کنسول و قلی‌اف^{۱۴} معاون کنسول بود. خود شریف‌اف زیاد آدم سختگیری نبود. البته به احتمال قوی بین خودشون هم سر ما تعارض بود. برای این‌که در انتخابات دوره‌ی ۱۴ زیاد سختگیری نکردن، البته برای این‌که مانع انتخاب دکتر بشن، مداخله کردن ولی زیاد سختگیری نکردن. بهش تذکر دادن، تهدیدش کردن ولی دکتر خلیل (خدا رحمتش کنه!) مقاومت کرد. فرماندار فرستاد عقیش گفت اینا ممکنه شما رو تبعید کنن به عشق‌آباد ترکمنستان. دکتر خلیل هم به فرماندار گفت که هر کس اگر این حرف رو می‌زد، من بایستی شکایتش رو پیش شما می‌آوردم، من خیلی متأسفم که حالا شما به من چنین حرفی می‌زنی! بعدش گفت: من چه به پشتوانه ده هزار رأیی که در این منطقه دارم و چه به پشتوانه ده رأیی که برادرام به من بدن، باز هم کاندیدا هستم و استعفاء نمی‌کنم.

گفتگو کنندگان: آقای دکتر! گفتید فعالیت‌های سیاسی شما از زمان انتخابات دکتر خلیل در دوره چهاردهم شدت گرفت. یعنی همون سال ۱۳۳۳ که فارغ‌التحصیل شدید. می‌تونید شرایط انتخابات در اون ایام رو توضیح بدید؟

فلسفی: یه مبارزه‌ی خیلی شدیدی از اون طرف بندرگز (در غرب) تا قلعه‌قافه (در شرق). در گرفته بود. میدانین قلعه‌قافه کجاست؟ باید هفت فرسخ با اسب از مینودشت میرفتی توی دل کوه تا برسی

۱۱. احمد قاسمی نهرانی؛ عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، مدیر مسؤول ماهنامه "گرمه" و مسؤول "سازمان ایالتی حزب توده در گرگان". احمد قاسمی یکی از چهره‌های برجسته‌ی حزب توده‌ی ایران محسوب می‌شود، چنان که وی به همراه غلامحسین فروتن و رضا زاهدش دو کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی (۱۹۵۶/۱۳۳۵ش) به نمایندگی از حزب توده‌ی ایران شرکت کرده و نیز پس از ایجاد شکاف بین اعضای حزب توده که از پیامدهای گزارش مجرمه خروشچف (۱۹۵۶/۱۳۳۵ش) بود و ایجاد دو جناح "معتدل" و "گتترو" در این حزب، احمد قاسمی را نظریه‌پرداز اصلی جناح گتترو حزب توده ایران دانسته است همچنین پس از علنی شدن اختلافات ایدئولوژیک کمونیستی چین و شوروی و پیدایش مائوئیسم؛ احمد قاسمی و دکتر غلام حسین فروتن اعضای هیئت اجرایی و عباس سفیانی عضو مشاور کمیته مرکزی، با تکیه بر مواضع مائوئیستی خود، و با همراهی دانشجویان چپ ایرانی مقیم فریب در کنفرانس‌های دانشجویان ایرانی "سازمان انقلابی حزب توده ایران" در خارج کشور را تشکیل دادند که بعدها به "سازمان انقلابی توده" تغییر نام داد. پس از چندی قاسمی و فروتن از این سازمان اخراج شده، و جذب "گورخوجه" رهبر استالینسهای ایلیتی شدند و سازمان مارکسیستی - لتنیستی "توفان" را ایجاد کردند.

۱۲. تمامی کتبی که احمد قاسمی را دیده و سخنان او را شنیده‌اند، به ویژه فعالان حزب ملین در گرگان، همگی بر این اعتراف دارند که احمد قاسمی سخنور قهار و مرد فاضلی بوده‌است.

۱۳. از شهریور ۱۳۳۰ که استرآباد به اشغال ارتش سرخ درآمد، فریضاف که یک بلشویک بود، چنانچه کنسول متشویک روس در استرآباد یعنی "دوینزا" شده و تا مدتی پس از خروج قوای روس از استرآباد، یعنی تا حدود سال ۱۳۳۵ در منطقه بود.

۱۴. قلیچ قلی‌اف؛ معاون کنسول روس و فرمانده نظامی روس‌ها در استرآباد.

به قلعه‌قافه، و من رفتم. مسؤل اداری تمام تشکیلات انتخابات دکتر خلیل در اون منطقه (منطقه شرق) من بودم. داستانش خیلی غم‌انگیز و مفصله! تصمیم به کشتن من گرفتن. داستانش خیلی مفصله! و من جوانی بودم که تازه لیسانس گرفته بودم و سر پرشوری داشتم و مقاومت می‌کردم. یادم میاد وقتی که صندوق اون‌جا رو آوردن تو مسجد جامع، صلوات میفرستادن.

اون زمان و حتی تا زمانی که خود من هم انتخاب شدم (یعنی سال ۱۳۳۹)، زنا حق رأی نداشتن. مردها هم از ۲۰ ساله به بالا حق رأی داشتن.^{۱۵} تا اون‌جا که من یادم میاد دکتر خلیل با نه هزار رأی^{۱۶} نفر اول شد، نفر دوم هم آقای لسانی^{۱۷} بود با چهار یا پنج هزار رأی. بیشتر این آراء هم از شهر گرگان بود و مینودشت و رامیان. این دو جا کمر اون رو شکست. این ماحصل انتخابات دوره‌ی ۱۴ مجلس بود.

گفتگو کنندگان: دکتر! در دوره‌ی فطرت هم شما حضور داشتین. در دوره‌ی شریف‌امامی که مجلس متحل شد، میشه یه مقدار از اون دوره بگین؟

فلسفی: عرض کنم که من اساساً برای وکالت دوره‌ی بیستم خیلی آمادگی نداشتیم. یعنی به این فکر نبودم. یک روز برادرم، دکتر احمد فلسفی، که جراحی معروف و همچنین رئیس کالج جراحان ایران بود، آمد به من گفت: که پرفسور عدل^{۱۸} با من صحبتی کرده. صحبتش معنی داره! گفتیم: چه صحبتی کرده؟ گفت: به من گفته که شما این دوره (یعنی دوره‌ی بیستم) چیکار میکنین؟ منم گفتم: مبارزه می‌کنیم، هم در گرگان، هم در مینودشت. (چون دیگه مینودشت از گرگان جدا شده بود.) [بعد پروفیسور عدل] گفت: که اون برادرتون که دادستان تهرانه شانس موفقیت داره. (و پروفیسور عدل هیچ‌وقت همچین حرفی نمیزنه!) بعد از چندی حالا در گرگان یک کسی فرماندار بود^{۱۹} خدا

رحمتش کنه، فوت شده! این فرماندار دائماً تو منزل دادگر^{۲۰} بود، دادگر هم وکیل دوره‌ی نوزدهم بود. من چون در چند دوره وکالت برادرم گرداننده‌ی انتخابات این‌جا بودم و اصلاً در سیاست این منطقه (صرف نظر از خودنمایی) دخالت داشتم و میدونستم کجا کی متنفذه؟ کجا کی رأی داره؟ این مسائل رو [اشراف داشتم] چون دکتر خلیل به استثنای دوره‌ی ۱۴، [در] ادوار دیگه خیلی میل به وکالت نداشت. (خدا رحمتش کنه!)، من بیشتر او را ترغیب می‌کردم و تشویق می‌کردم، [بنابراین برنامه‌ریزی‌ها و کارهای اجرایی‌اش رو هم خودم انجام می‌دادم]. به هر ترتیب ما شدید کاندیدای وکالت دوره‌ی بیستم. یه روز دیدم که آقای دادگر (من هیچ وقت این آدم رو ندیده بودم) وکیل سابق [گرگان]، یعنی وکیل دوره‌ی نوزده، آمد دادسرا. اون موقع من دادستان تهران بودم. آمد و به من گفت که: من می‌خوام از شما خواهش کنم که مثل ادوار گذشته به من کمک کنین. در صورتی

۱۵. پس از پیروزی انقلاب مشروطه ایران و صدور فرمان مشروطیت (۱۴ مرداد ۱۲۸۵) و تشکیل مجلس شورای ملی، نخستین نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی: زنان، خارج شدگان از دین اسلام، دیوانگان، تبعه خارجه، دزدان و قاتلین، گدایان و منکدیان و اشخاصی که کمتر از ۲۰ سال داشتند را فاقد حق رأی شناخته است. البته در طول سال‌های فعالیت مجلس شورای ملی، تلاش‌های زیادی در راستای اعطای حق رأی به زنان شد که تاکنون مابعد این فعالیت‌ها از سال ۱۳۳۱ش شدت گرفت و سرانجام طی مصوبه مورخ ۱۶ مهرماه ۱۳۲۱ در جریان انجمن‌های اهلنی و ولایت به زنان حق رأی داده شد.

۱۶. دکتر خلیل فلسفی در انتخابات دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی از حوزه‌ی شهرستان گرگان، از مجموع ۱۴۳۸ رأی مأخوذه، با ۹۱۸۵ رأی، حائز اکثریت آراء شده و به مجلس راه یافت.

۱۷. ابوالفضل لسانی (۱۳۳۷-۱۳۶۶ش): مؤلف، روزنامه‌نگار، داستان‌نویس وکیل مجلس شورای ملی و مستور سنن. که در انتخابات دوره‌ی ۱۴ مجلس از حوزه‌ی انتخابیه‌ی گرگان، در کنار کسبی چون محسن همراز (قاضی‌الملک)، دکتر عباس‌خان سپهر و... رقیب انتخاباتی دکتر خلیل فلسفی بود.

۱۸. پروفیسور جسی عدل (۱۳۸۱-۱۳۸۷ش): پدر جراحی نوین ایران. وی که تحصیل کرده‌ی پاریس بود از سال ۱۳۲۷ش آموزش جراحی نوین را در دانشگاه تهران و نیز انجمن جراحی را در بیمارستان دولتی (سینا) تهران پایه‌گذاری کرد و در زمان حیات کاری خوبی (حدود ۶۰ سال جراحی) بیش از ۵۰۰ جراح تربیت نمود.

۱۹. خواجه نوازه فرماندار گرگان در سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۳۹ش

۲۰. رحیم دادگر (تولد ۱۳۲۷ش): نماینده مردم گرگان در دوره ۱۹ مجلس شورای ملی (انتخاب ۱۳۳۵/۳۳۱۰-۱۳۳۶/۳۳۲۹ش)

که من اصلاً در انتخابات [دوره‌ی نوزده] دخالتی نداشتم، گفتم: آقای دادگر من هیچ دخالتی در انتخابات نداشتم. گفت: حالا این دوره شما کمک کنین! گفتم: این دوره هم نمی‌تونم به شما کمک کنم. گفت: چرا؟ گفتم: این دوره خودم می‌خوام و کیل بشم. [دادگر] آمده بود همین مطلب رو از من بشنوه. من [هم] با نهایت صداقت و راستی گفتم. داستانش خیلی مفصله! در دوره‌ی ۱۴ که برادرم و کیل شد و اون دوره‌ای که من و کیل شدم [یعنی؛ دوره‌ی ۲۰] خیلی ازدحام شد. عکس‌ها و فیلم‌ها هست، اگه دنبالش برین پیدا می‌کنین. [بالاخره] ما انتخاب شدیم. به وزیر کشور گفتم که شما یک فرماندار بی‌طرف بذارین، من از شما توقع کمکی ندارم. مردم گرگان من رو انتخاب میکنن. شما فقط دخالت نکن! همین جور هم شد. استاندار مازندران^{۲۱} کار انتخابات گرگان رو به عهده گرفت. برای این‌که فرماندار گرگان، اون موقع، خواهرش پیش اشرف پهلوی بود. نمیتونستن عوضش کنن. به هر صورت ما انتخاب شدیم و رفتیم مجلس و در مجلس هم مسئله‌ی بودجه پیش آمد. در مسئله‌ی بودجه ما به نطق کردیم که اون نطق، خوشایند دولت نیامد. بعد آقای امینی^{۲۲} آمد افتاد به دنبال این‌که مجلس رو منحل کنه. (آقای امینی به اتکای آمریکایی‌ها و آقای جبلی آمده بود). آقای امینی بعد از اون نطقی که من در مجلس کردم، تلفن کرد به من و گفت: فردا صبح شما بیا پیش من صبحانه رو با هم بخوریم. من امینی رو از قبل میشناختم. رفتم اون‌جا و آقای معاون وزارت دارایی



روز رأی‌گیری انتخاباتی مجلس دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی - صندوق مستقر در فرمانداری گرگان نشسته، وسط تصویر، خواجه‌نژاد فرماندار گرگان ۱۳۳۹ش (آلبوم علیرضا (خسرو) بقری)

۲۱. محمد ذوالفقاری: استعار مازندران از حدود ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱

۲۲. علی امینی مجدی (۱۳۷۱-۱۳۸۴ش)؛ وی از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰ش وزیر اقتصاد و دارایی کشور بود و در اردیبهشت ۱۳۴۰ با حمایت دولت آمریکا به نخست‌وزیری منصوب شد و تا بهمن‌ماه ۱۳۴۱ نخست‌وزیر ایران بود.

اون‌جا بود و برادرزنش علی وثوق. عرض کنم حضورتون اونا رو دست به سر کرد و ما رفتیم تو
 به اتاق دیگه صبحانه آوردن، البته من صبحانه رو خورده بودم. صحبت‌هایی کرد. من از صحبتاش
 احساس کردم که میخواد بیاد. البته به او گفتم که شرایط مجلس اینه. من احتمالم این است که شما
 نخست وزیر بشین. باید این کارها رو انجام بدین. آدم بسیار نیرنگ بازی بود. بعد اصرار داشت که
 شما مجلس رو شلوغ نکنین تا من به شما بگم. من احتمال پیدا کرده بودم که این میخواد مجلس
 رو منحل کنه که منحلم کرد و دیگه من او رو ندیدم تا زمانی که استعفا داد و بعد گرفتار شد. علی
 امینی آدم صافی نبود. همین موضوع قرارداد نفت که در کابینه‌ی زاهدی بسته شد،^{۲۳} میدونی چقدر
 ضرر به ایران خورده؟ به کتابی هست به عنوان "خواب آشفته‌ی نفت"^{۲۴}، اگه پیدا کردین اون رو
 بخوانین. چقدر زیان به ملت ایران وارد شد. [امینی] به من می‌گفت: شما مجلس رو شلوغ نکنین!
 [من هم] گفتم: آقای امینی شما با یه وزیر دادگستری چیکار میتونی بکنی؟ تمام وزراء چه عجله
 کردن برای آمدن. اگه صبر می‌کردین، می‌توانستین از شاه امتیازات بیشتری بگیرین. به هر حال من
 از امینی بریدم و گفتم خب حالا که نمیدارن و کیل بشم، آمدم کنار و رفتم دنبال علم. کارم افتاده بود
 به دعوا. بنده آدم مستقلی بودم، حرفام رو هم زدم. وقتی هم که احساس کردم با من مخالفن، کشیدم
 کنار. این ماحصله قضیه!

گفتگو کنندگان: آقای دکتر شما قیل از وکالتون در مجلس یکی از فسادهای مالی خانواده‌ی
 شاه رو هم پیدا کردین ظاهراً.

فلسفی: من هر تیری که خوردم از فروشگاه فردوسی^{۲۵} خوردم. [داستان] فروشگاه فردوسی [این
 بود که:] خدا رحمت کنه دکتر هدایتی^{۲۶} رو! یک هیاتی رو از طرف دادگستری فرستاده بود برای
 بازرسی فروشگاه فردوسی. بین اعضای اون هیأت دعوا و اختلافاتی پیش میاد. مرحوم دکتر هدایتی
 یکی از اون‌ها رو میذاره کنار و من رو [به جای اون] انتخاب میکنه. اون کسی که به اصطلاح ظاهراً
 عنوان ریاست هیأت رو به دوش می‌کشید مختصری فرانسه می‌دونست، من اون موقعی که رفتم
 اون‌جا [خوب یادم میاد!] [به رئیس هیأت] گفتم: آقا دترتون کجاست؟ اتاقتون کجاست؟ گفت:
 ما دتر لازم نداریم. گفتیم: شما یک سازمان به این عظمت رو میخواید رسیدگی کنید به دفاترش
 نیاز ندارین؟ باید حتماً اتاق جداگانه داشته باشین. بعد [اون به من] گفت که: آقای مدیرعامل فقط
 فرانسه میدونه. گفتم اشکالی نداره. رفتم و شروع کردم فرانسه باهاش صحبت کردن. گفتم: ما یک
 اتاق جداگانه و [یک] حسابدار میخوایم. [مدیرعامل] گفت: حسابدار ما فرانسه نمیدونه. گفتم: چی
 میدونه؟ گفت: انگلیسی. گفتم مانعی نداره! شروع کردم با اون انگلیسی صحبت کردن. [به هر حال]

۲۳. قرارداد کنسرسیوم با قرارداد امینی، این قرارداد پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بین دولت ایران و کنسرسیومی از شرکتهای نفتی بین‌المللی برای بهره‌برداری از منابع نفتی ایران، توسط علی امینی، وزیر اقتصاد و دارایی کابینه فضل‌اله زاهدی بسته شد.

۲۴. خواب آشفته نفت، تألیف: محمدعلی محمدی، مؤلف این کتاب در چهار جلد تألیف شده، جلد نخست آن در باب دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، جلد دوم و سومدر پیرامون کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی، جلد چهارم نیز در موضوع باز قرارداد داری تا سقوط رضاشاه است.

۲۵. فروشگاه فردوسی؛ نخستین فروشگاه زنجیرهای در ایران که در سال ۱۳۳۶ش تأسیس و در سال ۱۳۵۱ش به فروشگاه شهر و روستا بدل شد.

۲۶. دکتر سیدمحمدعلی هدایتی (۱۳۱۵-۱۳۹۲ش)، دارای مدرک دکترای حقوق قضا از دانشگاه ژنو و دیپلم عالی جرم‌شناسی پاریس، مدرس دانشگاه تهران، معاونت و ریاست دانشکده حقوق دانشگاه تهران، مشاور حقوقی وزارت خارجه و از زمان نخست‌وزیری منوچهر اقبال (از فروردین ۱۳۳۶ تا شهریور ۱۳۳۶) وزیر دادگستری در دوره نخست‌وزیری اقبال و بعد از آن شریقرامی بوده است.

از همه خلع ید کردم و بعد از دو هفته مطالبی رو من کشف کردم. از همون دفاتر گزارشی تنظیم کردم. گزارش من رو اون رفقای سابقه که اونجا بودن امضاء نکردن. در این بین وزیر دادگستری من رو خواست، یعنی همه ما رو خواست. حالا چه خبرایی به اون داده بودن من نمی دانم. ولی همین قدر می دانم [وقتی] که ما که رفتیم اونجا، خیلی متغیر بود و شروع کرد با اون دو نفر خیلی با تغیر صحبت کردن. وقتی که دعوا مرافعه‌اش با اون‌ها تموم شد، رو کرد به من که: شما چیکار کردی؟ عین واقع رو گفتم، گفتم: که من اونجا رفتم، آقایون اتاق نداشتن (در حضور خودشون [می گفتم]). [گفتم]: شما یک سازمان به این عظمت رو بخواین رسیدگی کنین نباید دفاتر شان رو بررسی کنین. احتیاج به بررسی دفاتره بود. من به هر جهت هم با مدیرعاملش صحبت کردم، هم اتاق گرفتم، هم دفاتر رو رسیدگی کردم. این هم گزارش دو هفته‌ای منه. ولی آقایون امضاء نمی کنن. مرحوم دکتر هدایتی عصبانی شد گفت: چرا امضاء نمی کنن؟ اون‌ها بلند شدند و امضاء کردند. اون‌ها رو مرخص کرد. من که می خواستم برم، گفت: شما بشین! من نشستم و گفتم: آقای فلسفی من می خوام محاکمه‌ی لیندن‌بلات^{۲۷} رو در ایران تجدید کنم. لیندن‌بلات در زمان رضا شاه، رئیس بانک ملی بود، یعنی بانک ملی رو لیندن‌بلات تأسیس کرده بود و دزدی کرده بود و فرار کرده بود. ولی رضا شاه گرفتش. مرحوم دکتر هدایتی به من گفت که: من می خوام محاکمه‌ی لیندن‌بلات در ایران تجدید بشه. من خندیدم گفتم با اینا؟ گفت: عوضشون کن! گفتم: این‌ها حتماً باید عوض بشن، دو نفر دیگه رو باید بیارید. گفت: کیا؟ من اسم دو نفر رو دادم و آمدم. و چند روز بعد دوباره من رو خواست. گفت: چیکار کردی؟ گفتم: من به شما گفتم که با این هیأت، شما به اون مقصود نمیرسی. گفت: من بهت گفتم که چند نفر رو تعیین کن. گفتم: منم اسم دادم. تعیینش با شماست. برای این که اگر من اصرار می کردم، شما فکر می کردین من نظر خاصی داشتم. من این اسم رو دادم که شما تحقیق کنین که اگر آدم‌های درست و حسابی هستن، حکمشون رو صادر کنین. دستور داد حکم اون‌ها رو صادر کردن و اون‌ها آمدن و این ماجرا به جاهای خیلی باریک، تا بالا، رسید. تا اشرف پهلوی. گفتگو کنندگان: و در نهایت؟

فلسفی: و در نهایت من رو نداشتن وکیل بشم، من از اونجا خوردم. ولی افسوس ندارم! برای این که وظیفه‌ای که به من محول شده بود رو با شرافت انجام دادم. گفتگو کنندگان: آقای دکتر همین کار شما که در مقابل شاه سر خم نکردید، باعث شده که افتخار گرگانین!

فلسفی: ما سیاست زمان رو در نظر می گرفتیم. آگه مثلاً نخست وزیر سالمی داشت من به اون

۲۷. دکتر کورت لیندن‌بلات Kurt Lindenblatt: یک آلمانی که نخستین بانک ملی را در ایران تأسیس کرده و خود رئیس آن بود. لیندن‌بلات دزدی کرده و فرار می‌کند و البته به دستور رضاشاه دستگیر و محاکمه هم می‌شود.

نخست وزیر سالم مراجعه می‌کردم. نه این که مراجعه نکنم. چون بالاخره به نقطه اتکایی لازم داشتم. ولی این داستان‌هایست که بر ما گذشته است و عرض کنم به حضور تون که در قضایای میدان ژاله هم ما رو بی جهت گرفتن اصلاً البته بعد از پنج-شیش ساعت متوجه شدن. چون وزیر دادگستری ملتفت شد که ساواک این کار رو کرده.

گفتگو کنندگان: شما رو برای چی دستگیر کرده بودن؟

فلسفی: حقیقتش اینه که؛ روز ۱۷ شهریور که این قضایا اتفاق افتاد، من منزل یکی از دوستان صمیمی‌ام بودم. به اون شخص [یعنی:] به صاحب‌خونه تلفن کردن [و گفتن] که در میدان ژاله این اتفاقات افتاده. من به همسایه داشتم^{۳۸} [به نام آقای مقدم]^{۳۹}، (خدا حفظش کنه!)، هم صدمه‌ی زیادی دید، هم اون موقع‌ها در جریان بود. هر چی تلفن زدم، تلفنش مشغول بود. من می‌خواستم برم مسجد ارگ برای ترحیم یکی از آشنایانم. صاحب‌خانه گفت: اون‌جا نرید، خطر داره، نزدیکه بازاره! هر چی تلفن کردم به اون دوستم که همسایه‌ام بود [یعنی:] رحمت مقدم، راه نمی‌داد. یعنی: تلفن مشغول بود. من می‌دونستم که اون ارتباطات زیادی داره. بالاخره به صاحب‌خانه گفتم: من میرم منزل دیگه! زنگ زدم به منزل و به دامادم گفتم: شما بیا ما رو ببر. صاحب‌خانه هم گفت: منم می‌خوام برم منزل فلان دکتر، با شما میام و [بعد راه افتادیم]، سر کوچه که من [از ماشین] پیاده شدم، به من گفت: اگر اطلاعاتی به دست آوردی به من تلفن کن. [قبل از این که برم خانه]، رتم منزل دوستم که همسایه‌ام بود [یعنی:] رحمت مقدم [و بهش گفتم: چه خبر داری؟ گفت: هیچی! میگن در میدان ژاله این جور شده و... [بعد گفت:] حالا تلفن کنین به آقای علی امینی. گفتم: یکی از دوستانم به اون تلفن کرده، [امینی هم] چیزی نمیدونه. [اما] باز خودش هم تلفن کرد و [امینی] همون اطلاعات کلی رو [داد]. [بعد] گفت: تلفن کنیم به سنجابی^{۴۰} و تلفن کرد به سنجابی، گفتن نیست. بعد گفت که: تلفن کنیم به فروهر^{۴۱}. تلفن کرد به فروهر، گفتن نیست. خوب من به آدم سیاسی بودم. وقتی

[دیدم همه] می‌گفتن نیست، فهمیدم همین‌جا هم که من آمدم خطر داره^{۴۲}. چایی آورده بودن، گفتم چایی رو می‌خوریم میزیم به چاک. داشتیم چایی می‌خوردیم، ریختن، ریختن و ما رو هم گرفتن. هر چی گفتیم آقا ما مسؤولیت قضایی داریم، من رئیس دیوان عالی کشورم، اینجورم، [اونجورم]! اون

بیچاره افسره، سرپرست این تیم، تلفن کرد، گفتن: نه باید بیاد!

گفتگو کنندگان: پس رئیس دیوان عالی کشور رو دستگیر کردن؟

فلسفی: بله! بعد ما رو آوردن زندان شهربانی، انداختن توی سلول و من خندم گرفته بود حقیقتاً. که ما کجا می‌خواستیم بریم؟ از کجا سر در آوردیم؟ نه سر پیاز بودیم نه ته پیاز بودیم، ولی اون دوست

۳۸. در جلسه‌ی نخست فلسفی از گفتن نام همسایه امتناع می‌کند اما در جلسات بعد در لابلای خاطرات، نام او را می‌گوید.

۳۹. رحمت‌الله مقدم مرافعه‌ای (ت ۱۳۰۰ش) نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار، عضو کانون نویسندگان و جمعیّت طرفدار آزادی و از فعالین تندروی سیاسی مخالف رژیم پهلوی. وی نیز همچون دکتر فلسفی نماینده دوره‌ی بیستم بود (نماینده میان‌دوآب)، قبل از تعلق جنجالی فلسفی درباره لایحه‌ی بودجه در جلسه چهاردهم مجلس دوره ۲۰ (۳ اردیبهشت ۱۳۲۰)، رحمت‌الله مقدم نیز تلفن کرد اعتراض به لایحه‌ی بودجه بودجه‌ی دولت چنان که در مشروح ملاکرات مجلس (جلسه ۱۴، مورخ یکشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۲۰) مندرج است، وقتی مقدم به عنوان نخستین معترض به لایحه‌ی بودجه، سخنرانی می‌کند، یکی از کسانی که دایماً سخنان او را تأیید کرده و حملات تکمیلی می‌گوید، دکتر فلسفی است. مقدم مرافعه‌ای در سال ۱۳۵۸ به استنادناری آذربایجان شرقی منصوب می‌شود. همچنین وی در سال ۱۳۵۸ در انتخابات خیرگان شرکت کرده و به عنوان چهارمین نفر از شش نفر منتخب، به مجلس خیرگان راه یافت. سرانجام حکم بازداشت مقدم به اتهام وابستگی به آریاکاوانگهداری مشروطیت‌الکلیده‌رمنزل، صادر شده، اما او از ایران فرار کرد، به پاریس و از آنجا به امریکا می‌رود.

۴۰. کریم سنجابی (۱۳۸۵-۱۳۸۳ش): از بنیانگذاران جبهه ملی ایران

۴۱. داریوش فروهر (۱۳۷۷-۱۳۰۷ش): دبیرکل حزب ملت ایران و از رهبران جبهه ملی ایران بود.

۴۲. در روز ۱۷ شهریور دستور بازداشت رحمت‌الله مقدم مرافعه‌ای (همسایه دکتر حسین فلسفی)، کریم سنجابی، داریوش فروهر، بازرگان، معینان، لاهیجی، میراندوختی و به‌آزین، صادر شده بود.

من که گفته بود آگه اطلاعاتی به دست آوردی، به من تلفن کن، مبینه ظهر میشه ولی من نیامدم. منم که اطلاعاتی به دست نیآورده بودم بهش تلفن کنم. [نگران میشن و] تلفن میکنند. می‌دونستن من [خونه همسایه‌ام] بودم. اون صاحب‌خانه روش همیشه به دخترم چیزی بگه. ولی تلفن میکنه به یکی از دوستان دخترم، میگه حقیقتاً فلسفی رو گرفتنش. دخترم وقتی این رو میفهمه، به یکی از دوستانم میگه داستان اینته. اون‌ها دست به کار میشن. تقریباً ساعت سه و نیم، چار بود دیدم در سلول من باز شد. باز شد و گفتن شما اسمتون و شغلتون دقیقاً؟ ما اسن و شغلمون رو گفتیم. من فهمیدم خبری شده. از این مقدمه تقریباً سه ربع گذشت، باز دیدیم که این کلید چیز (کلید در سلول) صدا کرد و دو نفر آمدن گفتن بلند شو، جالبه که چشم ما رو هم بستن. البته من که میفهمیدم چیه. رفتیم پایین و به آقای ... [توضیح: کمی مکث کرده، فکر می‌کنند] اسمش چی بود اون مال ساواک؟ [از به خاطر آوردن نام آن شخص منصرف شده و ادامه می‌دهند:] وقتی وارد شدم بلند شد و دستش رو دراز کرد. خوب وقتی دستش رو دراز کرد، گفت: آقای دکتر فلسفی شما و فلان کس؟ گفتیم: اون همسایه‌ی منه، من وارد دستگاه اون‌ها نیستم.

گفتگو کنندگان: اون فرد جزء ملی مذهبی بود آقای دکتر؟

فلسفی: نه! [توضیح: دکتر فلسفی تمایلی به ارائه‌ی توضیحات بیشتر در مورد آن شخص نداشته و ادامه می‌دهند:] عرض کنم حضورتون که گفت: من با ثابتی^{۳۳} تماس گرفتم گفته شما که می‌خواستین رئیس دیوان عالی کشور بشین یه اشکالاتی در کارتان بود. اون اشکالات چی بود؟ گفتیم والا اون اشکالات سیاسی نبوده، اشکال شخصی بود. بعضی‌ها با ما مخالف بودن. البته خود او هم [از این موضوع] گذشت. (من که تا آخرش خوانده بودم چیه، این‌ها مجبورن منو آزاد کنن، نمی‌تونن ...) [بعد ادامه داد و] گفت: ما نمی‌دونیم درباره‌ی شما چه تصمیمی بگیریم؟ یا باید از شما سلب صلاحیت قضایی بکنیم، یا بایستی که آزادتان کنیم، چیکار کنیم؟ گفتیم: آقای محترم! سلب صلاحیت از رئیس دیوان عالی کشور کار آسانی نیست. شما ساعت شیش صبح حکومت نظامی اعلام کردین، ساعت نه صبح منو [در] منزل همسایه‌ام گرفتین. در این سه ساعت من مرتکب چه جرمی شدم؟ محکمه‌ی انتظامی همین جوری که نمیتونه رئیس دیوان عالی کشور رو عزل بکنه. بعد دستور داد لباس‌های من رو آوردن و لباسامون رو عوض کردیم. گفت: شما فرمایش دیگه‌ای ندارین؟ گفتیم: والا الان دیر وقته و ممکنه تهیه‌ی تاکسی برای من مشکل باشه، اگر برای شما زحمتی نیست دستور بدین به تاکسی برای ما بیاد. زنگ زد به سرگردی آمد و تاکسی گرفتن، ما آمدیم منزل. این داستان ۱۷ شهریور بود. و از اون تاریخ هم خودما رو کشیدیم کنار.

۳۳. پرویز تائبی (ت ۱۳۱۵)؛ دی
مسئول اول اداره کل سوم ساواک
و رئیس ساواک تهران بود.

گفتگو کنندگان: استعفا دادین آقای دکتر یا این که خیر؟

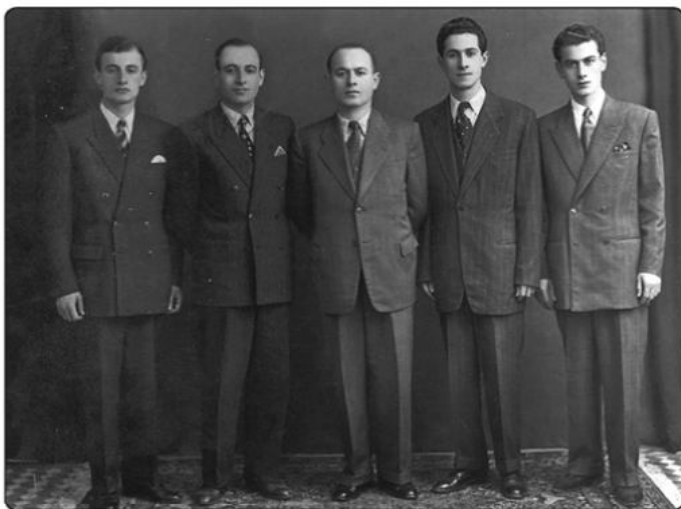
فلسفی: از چی؟ دیوان عالی کشور؟

گفتگو کنندگان: بله!

فلسفی: من استعفا ندادم. خودشان به یه عده‌ای از رؤسای شعب دیوان عالی کشور رو تکلیف کردن استعفا بدن، به منم تکلیف کردن، من زیر بار نرفتم. گفتم: من کاری نکردم. اگر کاری کرده بودم بله، من کاری نکردم، خودشان اختیار دارن، خودشان عزل کنن. بعدا یکی از قضات دیوان عالی کشور (خدا رحمتش کنه!) دکتر کتابی، تلفن می‌کرد به من که: فلانی! ابلاغ شما صادر شده، بین اتاق معاون و وزیر در جریانته. این امضاء نمی‌کنه اون امضاء نمی‌کنه. بالاخره مبعثری امضاء کرد. بعد هم مبعثری رو برداشتن گذاشتن روزنامه ی کیهان و در روزنامه‌ی کیهان [در] دو شماره اشتباهاتش رو نوشت. این چیزایی است که بر ما گذشته است. خیلی خاطراتی دارم از ملاقاتایی که با کنسول روس در این جا [یعنی؛ گرگان] داشتم و خیلی اشخاص دیگه.

گفتگو کنندگان: جناب فلسفی! شما در دانشگاه هم تدریس کردید؟

فلسفی: عرض کنم حضورتون چند دوره‌ای من مدرس بودم، در بعضی از قسمت‌ها، خدا رحمتش کنه دکتر عاملی^{۳۴} ما رو وادار کرد درس بدیم. وضعیت شاگردا یادم میاد یه خانمی بود من یه سؤال



پروادران فلسفی در تهران حدود ۱۳۲۳ ش (مرکز اسناد تاریخی مؤسسه فرهنگی میرداماد)
از راست: دکتر ابوالقاسم، دکتر احمد، دکتر خلیل، دکتر حسین و دکتر محمود فلسفی

۳۴. دکتر باقر عاملی؛ عضو هیأت
مؤسس حزب ایران نوین و وزیر
دادگستری از اواخر سال ۱۳۱۲ تا
اوایل دهه‌ی سال ۱۳۴۴

خیلی مشکلی طرح کردم ضمن درس دادن، به خانم جون بود، برای این که سؤال من سؤال مشکلی بود و این خانم جواب داد. خوشم اومد.

گفتگو کنندگان: چه سالی بود آقای دکتر؟

فلسفی: سالش من حقیقتاً وقتی رئیس شورای عالی دیوان کشور شدم^{۳۵} دیگه از تدریس خودداری کردم. نه این که بدم میامد، بلکه چون مشکل ترین و پرکارترین شغل قضا، ریاست دیوان عالی کشوره. چون که زحمت زیاد داره. مستشارا آسون ترین کارشون مستشاریه. چون که من در حدود ده سال تمام مستشار بودم. ساواک با ریاست شعبه‌ی من مخالف بود.

گفتگو کنندگان: آقای دکتر شما با آقای دکتر ناصر یگانه هم کار کردین یا این که خیر؟

فلسفی: بله! با او حرف‌ها زدیم! با او سخن‌ها دارم! من به خاطر‌های دارم (خدا رحمتش کنه!) گمان کنم در زمان حکومت ازهار یی بود، به روز مرحوم یگانه^{۳۶} آمد تو اتاق من. خب ما دستور دادیم براش چایی آوردن. چایش رو خورد، بعد گفت: من با شما به عرض خصوصی دارم ولی این جا همیشه، شما یک ساعت دیگه تشریف بیارین اتاق من. من یک ساعت دیگه رفتم اتاقش. درو بست، نشستیم. (چون از گذشته با هم دوست بودیم.) به من گفت: دکتر فلسفی کی میتونه بین شاه و [امام] خمینی [ره] واسطه بشه؟ گفتم: آقای دکتر من در حال حاضر نمیدونم، باید فکر کنم. (خدا رحمتش کنه!) گفت: سیدجلال تهرانی^{۳۷} می‌تونه؟ حالا نمی‌دونم کی بهش گفته بود که فلسفی با سیدجلال دوسته و [با اون] سابقه داره؟ گفتم: سیدجلال خوبه ولی اینجا نیست. سیدجلال چند سالیست که فرانسه هست. گفت: شما حضری باهاش مذاکره بکنی؟ گفتم: عرض کردم خدمتتون این جا نیست، اگه این جا بود باهاش صحبت می‌کردم. گفت: یکی دیگه [رو معرفی کن]. من اسم یکی رو بردم. او چیزی نگفت. گفت: جلالی نائینی^{۳۸} چطوره؟

گفتگو کنندگان: اسم اونی که بردین چی بود دکتر؟

فلسفی: نمیگم! خوب دیدم در مقابل سیدجلال تهرانی، جلالی نائینی؟ آدم بدی نبود، نمی‌خوام تکذیبش کنم، تناسب رو میگم. گفت شما حضری مذاکره کنی؟ گفتم: اگه تهرانی تهران بود بله مذاکره می‌کردم. چرا خودتون تشریف نمی‌برین؟ شما رئیس دیوانی، من رئیس شعبه‌ی دیوانم، فرق میکنه! بالاخره گفت: که من با شاه صحبت می‌کنم بعد هم هیچی! این تموم شد. بعد از تقریباً دو هفته حکومت ازهار یی فرو ریخت. یگانه آمد اتاق من، (خدا رحمتش کنه!) آدم باسوادی بود منتها مدارج قضایی رو طی نکرده بود. مشککش فقط این بود. گفت که فلسفی من پروستاتم عیب کرده می‌خوام برای عمل برم خارج. ما هم خالی الذهن که دو هفته پیش اون مطالب رو به ما گفته، گفتیم:

۳۵. حدود ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ش

۳۶. دکتر ناصر یگانه (۱۳۷۷-۱۳۰۲ش): دارای مدرک دکتری حقوق از دانشکده حقوق پاریس، رئیس قوه قضائیه، وزیر، سناتور و رئیس دیوان عالی کشور از سال ۱۳۵۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران.

۳۷. سید جلال‌الدین تهرانی (۱۳۶۶-۱۳۷۵ش): از دانشمندان و رجال سیاسی ایران در دوره‌های پهلوی اول و دوم بود. آخرین سمت وی ریاست شورای سلطنت در ۳۱ دی‌ماه ۱۳۵۷ بود که در دوم بهمن‌ماه به خاطر ملاقات با امام خمینی در پاریس از این سمت استعفا داد.

۳۸. سیدمحمدرضا جلالی نائینی (۱۳۸۹-۱۳۹۵ش): روزنامه‌نگار، وکیل، سیاستمدار، نماینده مجلس سنا و محقق و ژورنالیست و قرآن‌پژوه بود.

ان‌شاء الله بلا دور است و تشریف‌بیرین به سلامتی عمل بکنین. (دم در هم رفتیم و خداحافظی کردیم). بعد از دو سه هفته، گفتند: آقای رئیس (یگانه) برگشته. اون موقع مستشارها و رؤسای شعب میرفتن به دیدنش، من هم باهاش دوست بودم، هم رئیس شعبه بودم، هم باهاش روابط حقوقی داشتم. رفتیم پهلوش و به چایی خوردیم و چون عکاسای زیادی می‌آمدن، خداحافظی کردم. تادم در آمد. (آدم بسیار متواضعی بود!) به من گفت: دوست مشترک ما بهت سلام رساند. گفتیم: کی؟ گفت: آقای تهرانی. خندیدیم! [توضیح: سپس با هیجان می‌گوید: فهمیدم! این گذشت و ... توضیح: کمی مکث می‌کند و بعد می‌گوید: شاید هنوز هیچ کسی این مسائل رو ندانه ها! خیلی هم خوب شد شما این‌ها را یادداشت می‌کنید.

گفتگو کنندگان: ضبط می‌کنیم آقای دکتر!

فلسفی: متوجه هستم! این قدر کم‌هوش نیستم! [توضیح: و بعد می‌خندد و ادامه می‌دهد: عرض کنم حضورتون که به روزی من دیر آمده بودم به اداره، مستشارای شعبه‌ی من گفتن آقای رئیس دیوان کشور با شما کار داره. بهش تلفن کردم، سلام و احوال‌پرسی کردم، به من گفت: فلسفی جان! فردا صبح آقای تهرانی میاد به تهران. شما فرودگاه نمیرید؟ گفتیم: دلم میخواد برم، ولی وسیله ندارم. گفت: ساعت هفت صبح آماده باش من میام عقب. ساعت هفت آمد و من آمدم که سوار بشم، دیدم که آقای جلالی نائینی هم جلو نشست. فهمیدم این دو نفر با هم رفته بودن [قرائسه] رفتیم اون‌جا، مدتی طول کشید. علتش هم این بود که آقای سیدجلال تهرانی با پروازی آمده بود آبادان، از آن‌جا باید با پرواز داخلی می‌آمد. در نتیجه ما آمدیم فرودگاه داخلی و طول کشید. آقای تهرانی آمد و با اون‌ها دست داد و مارو بوسید، چند سالی منو ندیده بود. گفت اینا آمده بودن عقب من. (شما به خصوصیات سیدجلال تهرانی وارد نیستین!) اینا آمده بودن عقب من، خیال کردن به حرف اینا من میام. بله! ما رو بوسید و بعد (سیداحمد، مباشرش، برارش ماشین آورده بود). وقتی خواست سوار بشه رو کرد به من که: من شما رو کی ببینم؟ من گفتیم روز جمعه از هم جدا شدیم و ما به همون ترتیب که آمده بودیم مراجعت کردیم. آقای نائینی گفت من دادگستری کار دارم و در میدان ۲۴ اسفند پیاده شد و رفت. و من به اتفاق ناصر یگانه آمدم نزدیکی منزل من، بهش گفتم که تشریف بیارید منزل ما یک چایی میل کنید. آمد، (خدا رحمتش کنه! آدم خوبی بود!) گفت که من راجع به محاکمه‌ی وزراء حرفی ندارم، چون اون موقع شاه می‌خواست تقصیر رو بندازه به گردن وزراء، و اصرار داشت که این محاکمه هم هر چه زودتر انجام بشه. در صورتی که طبق قانون اساسی و طبق قانون محاکمه وزراء این کار آسان نبود. بایستی اولاً مجلس تصویب کنه، بعد هم محاکمه در هیئت عمومی دیوان کشور انجام بشه. خوب طول می‌کشید!

وقت می گرفت! وقتی که مرحوم یگانه آمد منزل ما، اول تلفن کرد دفترش، ببینه کسی باهاش کار داشته [یا خیر!] بعد نمره‌ی تلفن منزل ما رو داد که آگه کسی باهاش کار داشت، [منزل ما تماس بگیره]. بعد گفت که فلائی [یگانه خطاب به فلسفی می گوید:] من راجع به محاکمه‌ی وزیرا حرفی ندارم، ولی راجع به یه نفر اشکال دارم. من خندیدم و گفتم: حتماً راجع به هویدا! گفت: آره! هویدا من رو وزیر کرده، هویدا من رو وکیل کرده، هویدا من رو رئیس دیوان عالی کشور کرده. من چگونه اون رو محاکمه کنم؟ گفتم: کسی هم باور نمیکنه! [بعد می خندند و به همراه او حضار جلسه‌ی گفتگو هم می خندند.] گفت: در چنین



عکس‌ها، ابوالفضل نسایی (۱۳۸۵)

وضعی من چه کنم؟ گفتم: من اگر به جای شما بودم می رفتم همون‌جایی که بیست روز پیش اون‌جا بودم، یا با از آسیاب می افته و برمی گردم یا وضع شدت پیدا می کنه که استعفاء میدم. بعد مطالبی راجع به مداخلات ساواک گفت، اولاً گفت: من عضو ساواک نیستم. اون‌ها با من مشورت می کنن ولی من شخصاً عضو ساواک نیستم. مطالبی در این زمینه‌ها با من در میان گذاشت. (خدا رحمتش کنه!) اولاً آدم فاضلی بود، صرف نظر از این‌که خب طی مدارج نکرده بود، نائیباً آقای دکتر یگانه هم مثنوی‌شناس بود، هم آدم متواضعی بود! به هر صورت حیف شد خودکشی کرد! و ایراد من اینه که (حالا بعضی‌ها به همین حرف من هم انتقاد می کنند)، ایراد من این است که این آدم آگه به همه ظلم کرده باشه که نکرد، به یک خانواده خدمت کرد، چرا بهش نرسیدن این‌ها؟

گفتگو کنندگان: خانواده‌ی شاه منظور تونه؟

فلسفی: [با سر تأیید می کند.] به هر حال من میگم یه آدمی که پیرو این خانواده بود و بعلاوه پسر یه آدم معروف و متمکن قزوینی بود. یعنی به هر حال آدم بی چیزی نبود، گیر کرده بود دیگه! بعد از مدتی که گرفتنش و در زندان بود وضعیتش خوب نبود. من با مرحوم دکتر عاملی که مرد خوبی بود و خاطر یگانه رو می خواست^{۳۹}، یه روز در منزل بودم ازم پرسید از یگانه خبر داری؟ گفتم دقیق نه ولی به طور کلی میدونم خوب نیست و من قبل از اینکه بازداشت بشه این توصیه‌ها رو بهش کردم، بهش گفتم برو. مرحوم دکتر عاملی گفت خب شما توصیه خوب بود اما اونم اشکال داشت. گفتم اشکالش چی بود؟ گفت بدون اجازه‌ی شاه که نمی تونست بره.

۳۹. لازم به ذکر است که در اشاره به نام صاحب‌منصبان بهائی در زمان حکومت محمدرضا پهلوی، در گزارش‌های ساواک، نام افرادی چون: امیرعباس هویدا، دکتر باقر هافلی و دکتر ناصر یگانه وجود دارد.